

غرور کاذب محمد رضا شاه پهلوی

شادروان دکتر حسین خطیبی که در زمان انقلاب، علاوه بر مدیر عاملی سازمان شیر و خورشید سرخ، نماینده مجلس و نایب رئیس آن بود، پس از سقوط رژیم پهلوی، مورد تعقیب واقع و بمدت ۴ سال، در زندان بود. بعقیده نگارنده بخاطر همسرش که دختر فرزند آیت الله کاشانی بود، از مجازات بیشتر معاف شد و نظیر دو رئیس مجلس، مهندس عبدالله ریاضی و دکتر جواد سعید و برخی از وکلای مجلس شورای ملی و سناتورها که به مرگ محکوم شدند، مجازات نشد و از مجازات سنگین نیز نجات یافت. او در سال ۱۳۸۰، درحالی که ۸۵ سال از عمرش می گذشت، رهسپار سرای ابدی شد.

نامبرده با منم که در دوره آخر مجلس، از موطن خود، فسا، علی رغم مخالفت اسدالله علم و خواهر خجسته خصال آریامهر (خاتم اشرف پهلوی)، انتخاب شده بودم، آشنائی و دوستی داشت.

علت مخالفت علم و اشرف پهلوی با انتخاب من این بود که آنها می خواستند خاتمی را از فامیل حکمت و سردارفاخر که رفیق قمار و قاچاق تریاک و دیگر مواد مخدر بود، نظیر بیشتر ادوار گذشته، با صندوق سازی، به مردم فسا تحمیل کنند. شکست خوردند و به این علت، با من عناد می ورزیدند. داستان آن انتخابات جالب شد. زیرا مردم باقرآباد که ملک سردار فاخر حکمت بود، از من و همراهانم بگرمی استقبال کردند و از طرف اهالی به این جانب قرآن هدیه شد. و به آقای سردار فاخر و خاتم حکمت دو دست ورق قمار دادند. چنین اتفاقی موجب بی آبرویی سردار فاخر حکمت در همه جا شد. او که سالیان دراز رئیس مجالس آنچنانی - او بند جیمی مشهور نیز بود - بود و اینک نامزد سناتوری از فارس شده بود، به علت مخالفت مردم فسا، از رقبا شکست خورد و به مجلس سنا راه نیافت. بنابر نوشته های دکتر مصطفی الموتی، در کتاب ایران در عصر پهلوی، سردار بیچاره، باتفاق علم و اشرف می خواستند اعتبارنامه مرا رد کنند. بنا بر سوابق امر، روز ۲۶ شهریور ۱۳۵۴، در مذاکرات مجلس، آبروی نداشته حضرات بریاد رفت.

باری، دکتر خطیبی بعد از رهائی از زندان، کتاب خاطراتی نوشته است که بسیار جالب و خواندنی است. با ارزش ترین قسمت آن، قسمتی است که، در آن، به شرح «غرور کاذب محمد رضا شاه» می پردازد. مختصر آن شرح اینست:

نویسنده خاطرات توضیح می دهد که بعد از واقعه شهریور ۱۳۲۰ و برکناری و تبعید رضا شاه، جوانی تازه کار و کم تجربه به پادشاهی می رسد. در آن دوره، کشور به اشغال متفقین (روس و انگلیس و امریکا) درآمده بود. هرج و مرج حاکم بود و هیچ کاری به جز تأمین نظر متفقین انجام نمی شد.

رجال سیاستمداری نظیر سید ضیاءالدین طباطبائی و قوام السلطنه که در سلطنت رضا شاه به خارج تبعید شده بودند، همراه کسانی چون حکیم الملک و مستشارالدوله صادق که در داخل ایران خانه نشین شده بودند، داوطلب احراز مقامهای مهم کشور، یعنی مقامهای نخست وزیری و وزارت می شدند. آنها ظاهراً □ «اظهار انقیاد» می کردند ولی در واقع، شاه را رنجیده خاطر می کردند. چنانکه، قوام السلطنه، پس از بازگشت از تبعید، در اولین دیدار با محمد رضا شاه، (هنگامی که قوام ایران را ترک می کرد، محمد رضا خردسال بود)، با لحن تحقیر آمیزی، به او گفته بود: «ماشاء الله بزرگ شده اید!»

بدین ترتیب، عقده حقارتی در او بوجود آمد که در دوران استبدادش به عقده خود بزرگ بینی مبدل شد و او را گرفتار غرور کاذب کرد. بنا بر خاطرات خطیبی، در غانله آذربایجان و حکومت پیشه وری بر این قسمت از خاک ایران، قوام السلطنه که خود را تنها میدان دار میدان آزادی آذربایجان می دید و می خواست «افتخار خدمت را به تنهائی داشته باشد، سبب پیدایش بزرگ ترین عقده محمد رضا شاه نسبت به قوام شد که سرانجام دولتش را ساقط کرد».

عقده حقارت شاه که بعدها به عقده خود بزرگ بینی تحول کرد، او را دشمن قوام السلطنه کرد. قوام السلطنه از پاریس نامه ای به او نوشت و با دستبرد او به قانون اساسی مخالفت کرد. در پاسخ، شاه از لقب «جناب اشرف» که در پی رهائی آذربایجان به او داده بود، «اشرف» را پس گرفت. در نامه جوابیه به امضای علاء، وزیر دربار، قوام جناب خطاب شد و او در پاسخ به این جوابیه، نوشت: خوشوقتیم که «اشرف» را از من گرفتید! باری، شاه همین لقب را به او بازپس داد وقتی مصدق بخاطر مخالفت شاه با تصدی وزارت دفاع او، استعفا کرد و قوام به نخست وزیری منصوب شد. بنا بود او کار مصدق را بسازد اما قیام مردم کار او را ساخت.

در زمان نخست وزیری رزم آرا نیز، شاه بار دیگر نگران و ترسان شد که «مبادا رزم آرا زیر پای او را جارو کند. این فکر همواره شاه را آزار می داد. بهمین جهت، گفته کسانی که ترور رزم آرا را به شاه نسبت می دهند، تا حدودی قابل تأمل است. آنچه مسلم است شاه از ترور رزم آرا باطناً □ بدش نیامد ولی در ظاهر طور دیگر وانمود می کرد».

در دوره دکتر مصدق هم، شاه با ملی شدن صنعت نفت مخالف بود، با وجود این، جبهه ملی به رهبری مصدق صنعت نفت را ملی کرد. دکتر خطیبی می نویسد:

«این را همه می دانند که مصدق می خواست شاه بماند و سلطنت کند نه حکومت. ولی شاه زیر بار نمی رفت. در این که شاه اقدامات زیادی علیه دکتر مصدق می کرد، تردیدی نیست. تحریکات او در مجلس و قضیه ربودن سرلشگر افشارطوس، رئیس شهربانی (و قتل او)، با نقش دکتر بقائی و حسین خطیبی (جنایت کار هم نام وی) و (سرلشگر زاهدی که نامش برده نشده) به تحریک شاه صورت گرفت.»
راستی درود به روان پاک افصح المتکلمین سعدی شیرازی که چه نیکو سروده است:

نکند جور پیشه سلطانی
که نیاید ز گرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند
پای دیوار ملک خویش بکند.

شاه برای شکست دادن مصدق، از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. با منافقینی چون حسین مکی و دکتر بقائی و حائری زاده و سید ابوالقاسم کاشانی، همدست شد تا که سرانجام، «با میدان داری اشرف پهلوی و بخاوست انگلیس و امریکا، وقایع ۲۸ مرداد پیش آمد» و متأسفانه، با خیانت افسران بازنشسته وطن فروش که برخی از آنان بعد از انقلاب محکوم و تیرباران شدند، آنها بزرگ ترین خیانت در حق ملت ایران را انجام دادند.

نخست وزیران و وزیران سالهای بعد از کودتای ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷، «با تملق و گزافه گوئی در وجود شاه، غرور کاذب ایجاد کردند.»

غرور او بجائی رسید که وقتی کسی از رضا شاه تعریف می کرد، او سخت ناراحت می شد. زیرا درباره پدرش نیز بی اندازه حسود شده بود. کم کم، کار به جایی رسید که هیچکس جرأت نداشت از پدرش، در حضور او، تعریفی بکند.

مضحک ترین کارش، انقلاب من درآوردی «شاه و ملت» بود که در باره اش، همه پرسى کرد و در آن «همه پرسى»، مردم می باید به ۶ «اصل» رأی می دادند. اساساً □، همیشه، انقلاب از طرف ملت بر ضد شاه و حکومت انجام می گرفت و شاهی که به قرآن قسم خورده بود و برابر اصول ۴۴ و ۶۴ متمم قانون اساسی، مقام غیر مسنول بود و در آن اصول صراحتاً □ قید شده بود که وزراء حق ندارند او امر کتبی یا شفاهی شاه را مستمسک سلب مسنولیت خود قرار دهند، با کدام سودا در سر، دست به «انقلاب سفید» مسخره آمیز زد؟

بهنگام اقدام خلاف قانون اساسی او، یعنی همه پرسى من درآوردی برای انقلاب موهوم شاه و ملت، چند تن از رجال کشور، از جمله عبدالله انتظام و سپهبد یزدان پناه و حسین علاء و دکتر محمود مهران و... موافق کار شاه نبودند. آنها عقیده داشتند که با چنین اقدامی، پایه های سلطنت سست می شود. به شرح پاورقی صفحه ۳۴۷ کتاب خاطرات خطیبی، محمد رضا شاه «پس از اطلاع از این قضیه، برآشفته و با عصبانیت، می گوید: همه این افراد را باید در توالت انداخت و سیفون را کشید و روز بعد، کلیه نامبردگان از کار برکنار و خانه نشین می شوند.»

سبحان الله از غرور بی جای شاهی که رژیم خود را به سقوط کشاند و عامل اصلی حکومت آخوندی شد.

فصل غروب سلطنت با غرور کاذب محمد رضا شاه، با آخرین دیدار هیأت رئیسه مجلسین با او، به شرح زیر خاتمه می یابد:

«در روزهای بحرانی انقلاب، اطلاع دادند که ساعت ۹ صبح، هیأت رئیسه دو مجلس، برای شرفیابی در کاخ سعد آباد، حاضر باشند. رأس ساعت مقرر، ما برای ملاقات با شاه عازم کاخ شدیم. دکتر محمد سجادی، رئیس مجلس سنا و دکتر جواد سعید، رئیس مجلس شورای ملی و هیأت رئیسه دو مجلس، در دو طرف میز نشستند و با شاه ملاقات کردیم. شاه با حالت بسیار گرفته و ناراحت آمد و نشست و بی مقدمه گفت: نظر شما چیست؟»

دکتر سجادی، تقریباً □ با تندی، به شاه گفت: دیروز که کابینه (منظور دولت ازهارى) معرفی شد، باز هم اظهار نظر کردید! قرار بود که دیگر در کارهای مملکت دخالت نکنید. شاه گفت: آقای دکتر سجادی من که چوب نیستم. وقتی می گویند این شخص وزیر کار است، من بگویم انشاءالله موفق باشید؟ بعد از دکتر سجادی، سناتور فاضل سرجویی خطاب به شاه گفت: چرا از این مملکت نمی روید؟ شاه پاسخ داد به نظر شما بدون این که تکلیف مملکت را معین کنم، همین طور کارها را رها کنم و بروم؟

سپس سناتور حسین دها خیلی تند با شاه صحبت کرد.

لازم به یادآوری است که از زمان تشکیل دولت شریف امامی بیعد، همه نخست وزیران با شاه قرار می گذاشتند که او در امور کشور هیچ دخالتی نکند. با کمال تأسف شاه در دوره آخر سلطنت دست شخصیتهای با تجربه و کار کشته پیش از کودتا را از امور کشور کوتاه کرده بود و هیچ توجه نداشت که «به کارهای گران، مرد کار دیده فرست.»

من با وجودی که خود را از مسنولیت مبرا نمی دانم، اینها را می نویسم که جوانان نسل حاضر و نسل آینده آن را بخوانند و از گذشته عبرت گیرند. غرور را از خود دور کنند و عاشق افکار و اندیشه های خود نباشند.»

دکتر خطیبی با اشاره به اقتضای جشن هنر شیراز که سراسر ننگ بود و در حضور «شهپائو» فرح انجام گرفته بود، شرح خود را به پایان می برد: «من با وجود تمام گرفتاریهایی که بعد از انقلاب پیدا کردم، از این که خاندان پهلوی از کشور رفتند، خوشحالم.»